بِسمّ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

« اَلحَمدُللهِ رَبِّ اَلعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلی سَیِّدَنا وَ نَبیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اباالقاسمِ مُحَّمَد، صَلی اللهُ علیهِ وعَلی الهِ اَلطّاهرین وَ لَعنۀُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعین »

در گفته های گذشته که راجع به این صحبت بود که معارف به طور کلی بدست آوردن این حقایق نفسانی که معرفت و شناخت نسبت به ذات اقدس حق و مقام نبوت و ولایت و سایر مسائل، این می فرمایند که نوری است در قلب آدم پیدا می شود که قرآن کریم هم تصریح بر همین مطلب دارد. آن روایت هم که هست:

«العلم نور يقذفه الله في قلب مَن يشاء»

علم، نوری است که خداوند به قلبِ هر کس که بخواهد می‌افکند

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْليمِ وَ التَّعَلُّمِ بَل هُوَ نُورٌ يَقذِفُهُ اللّهُ فِى قَلْبِ مَنْ یَّشاء»[[1]](#footnote-1)

 این جور نیست که با زیادی درس خواندن و درس یاد گرفتن پیدا بشود، آن علمی که مرضی خداست برای سعادت انسان است، بلکه نوری است که در قلبی که خدا بخواهد می افکند. خود قرآن هم که همین مطلب را دارد.

«أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»[[2]](#footnote-2) «ﺁﻳﺎ ﻛﺴﻲ ﻛﻪ ﻣﺮﺩﻩ ﺑﻮﺩ، سپس او را ﺯﻧﺪﻩ ﻛﺮﺩﻳﻢ، [= کافر بود و ایمان آورد ] ﻭ ﻧﻮﺭﻱ برایش ﻗﺮﺍﺭ ﺩﺍﺩﻳﻢ که با ﺁﻥ ﺩﺭ ﻣﻴﺎﻥ ﻣﺮﺩم راه برود، ﻣﺎﻧﻨﺪ ﻛﺴﻲ ﺍﺳﺖ ﻛﻪ ﺩﺭ ﺗﺎﺭﻳﻜﻲ ﻫﺎﺳﺖ ﻭ ﺍﺯ ﺁﻥ خارج نمی شود؟! ﺍﻳﻦ ﮔﻮﻧﻪ ﺑﺮﺍﻱ ﻛﺎﻓﺮﺍﻥ، آنچه که (از اعمال زشت) انجام می دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است.»

 این دوتا را با هم قرآن کریم مقایسه می کند که با هم برابر نخواهند بود، این دو تا. یکی آن که مرده بود و ما به او حیات داده ایم، زنده شده است و هم نور داده ایم که در میان مردم با همان نور نفس می کند، زندگی می کند. این برابر نخواهد بود با آن کسی که در ظلمت ها زندگی می‌کند، در تاریکی ها زندگی می کند و به طور مسلّم نوری که این جا می فرماید، نور حسی که نیست که ما به او نور داده ایم، یعنی از این نور های ظاهری، نور چراغی، نور شمعی مثلاً، نور برقی، نور خورشیدی. این که مسلّمه که نیست برای این که این نور را کافر هم دارد. کافر هم در همین نور زندگی می کند، بلکه چه بسا نوری که آنها در زندگیشان دارند، قوی تر باشد از نوری که مسلمان ها در زندگیشان دارند. این نور یعنی برق مثلاً یا جهات دیگه نور نیست، برای اینکه کافرهم در همین نور زندگی می کند، در ظلمت نیست، در ظلمت حسّی زندگی نمی کند. و هم مراد از حیات هم این حیات حیوانی نیست که ما زندگی کرده ایم. این حیات حیوانی را کافر هم دارد، او هم زنده است، او که نمرده. کافر هم زندگی می کند و مومن هم زندگی می کند. زندگی به این معنا، یعنی فکر می کند، می بیند، می شنود، غذا می خورد، می خوابد، تمام آن شئون زندگی حیوانی که یک مومن دارد، خب یک کافر هم دارد. پس این حیاتی که قرآن می فرماید، او مرده بود و ما حیات به آن داده ایم، مسلّم این حیات نیست، این حیات حیوانی نیست، چون با کافر شریک است در این حیات، و نور داده ایم که در پرتو آن نور زندگی می کند، مسلّم این نور هم نور حسّی نیست، چون کافر هم دارد این نور را، پس حیات دیگریست و نور دیگریست، حیات علم است و ایمان از موت جهل و کفر، فسق. نور، نور علم است و معرفت است و ایمان . ظلمت، ظلمت جهل است وکفر است و فسق. همانطور که قرآن کریم با صراحت کفّار را در ظلمت نشان می دهد، آن ها را مرده هم نشان می دهد، یعنی تصریح به این هم شده، نه در این آیه، در آیات دیگر هم تصریح شده که کفّار مرده اند، مثلاً می فرماید: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»[[3]](#footnote-3) «مسلّماً تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی.»

به پیغمبر اکرم خطاب می کند که تو نمی شود که به مرده ها حرف بشنوانی، «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»[[4]](#footnote-4) خب یعنی چه؟ یعنی مرده هایی که مرده اند؟ مگه پیغمبر می رفت به قبرستان، با مرده ها حرف بزند بعد خدا بگوید که نمی شود با مرده ها حرف بزنی یا آن ها را دعوت کنی، مگر پیغمبر می رفت به گورستان و مرده ها را دعوت می‌کرد به اسلام؟ که خدا فرموده باشه که ولشون کن مثلاً تو نمی‌توانی مرده ها را حرف بشنوانی.

« وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» [[5]](#footnote-5) « و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در (گور) خفته اند، برسانی»

 تو نمی شود که آنهایی که تو قبر هستند، به آن ها حرف بشنوانی. بازم مگه پیغمبر می رفت به قبرستان که آن ها را دعوت کند و بعد خدا بگوید نمی شود؟ این که معقول نیست، پیغمبر در زنده ها دعوت می کرد، پس معلوم می شود در زنده ها یک دسته ای هستند که مرده اند، در زنده ها دسته ای هستند که در قبر اند، در عین حال که روی زمین راه می روند، این ها من فی القبور اند. یعنی در گورستان اند، در قبر اند، پس معلوم می شود این قبرها، این قبرهای ظاهری که ما می شناسیم نیست و آن مرده هم این مرده ای که ما می شناسیم نیست. پس معلوم می شود که یک مرگ دیگری هست و حیات دیگری و قبری هست و ظلمتی هست و نوری هست. غیر اینی که ما احساس می کنیم، ظلمت و نور می فهمیم، موت و حیات می فهمیم مثلاً اینها نیست، قبر را روی زمین پشت زمین می فهمیم، این نیست معلوم می شود قرآن کریم یک حقایق دیگری را بیان می کند که نشان می دهد، شما باید آن حیات را پیدا کنید و آن نور را به دست بیاورید، وگرنه مرده اید و در میان قبرید، ولو اینکه درروی زمین راه می روید، اما میان قبر هستید. آن همان حیات ایمان است که

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً َ»[[6]](#footnote-6) «هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلّم او را به حیات پاکیزه ای می بخشیم.»

آن همان مومن صالح العمل اگر توانست خودشو قرار بدهد، او یک زندگی خاصی خدا به او می دهند. «لَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً َ»[[7]](#footnote-7) یک حیاتی به او می دهد غیر این حیاتی که همه مردم دارند و نوری در قلب او پیدا می شود، غیر آن نوری که همه مردم دارند، این از قرآن با کمال وضوح بدست می آد این حرف که باز هم

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ »[[8]](#footnote-8) «خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنها را از ظلمت ها خارج ساخته، به سوی نور می‌برد.» چون در مسیر ایمانند این راه باز می کند که آن ها را از ظلمت ها به نور می آورد، باز هم معلومه که ما ببینید تعبیرات قرآن باید زیاد تکیه کنیم، اینکه در بادی[[9]](#footnote-9) امر به نظرما می رسد، به همان اکتفا نکنیم که رد بشویم، چون با این تعبیرات می خواهد ما را بسازد، به جوری که زنده و نور گرفته از این دنیا برویم. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» [[10]](#footnote-10) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید.» .« فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا»[[11]](#footnote-11) « پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! »

تقوا داشته باشید ای مغز داران، ای مومنان مغز دار، اینجا هم لُب را همان ایمان نشان می دهد: «يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا»[[12]](#footnote-12) ای مغزداران مومن

قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (10) رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (11) »[[13]](#footnote-13) «  پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! (زیرا) خداوند چیزی که مایه تذکّر است بر شما نازل کرده (10) رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، از تاریکیها بسوی نور خارج سازد!(11) »

 باز مطلب همینه، که یه قدری لُب داشته باشید، سطحی فکر نکنید، سطحی نشنوید این الفاظ را، این لفظ نور را، ظلمت را، مرگ را، حیات را، قبر را، اینا را به این الفاظی که خیلی ساده می فهمید و رد می شوید اکتفا نکنید، لب داشته باشید یا اولی الالباب، ای مغزداران، مغز خود را به کار بیافکنید به مغز این مطالب هم برسید. اینا هم یه سطحی دارد و مغز دارد، مغزش هم مغز دارد، باز آن مغز سوم هم مغز دارد.

« إنَّ لِلقُرآنِ ظَهراً و بَطناً وَ لِبَطنِهِ بَطناً إلی سَبعَةٍ اَبطُن اَو إلی سَبعینَ بَطناً.»[[14]](#footnote-14) این بطن و اندر بطن دارد. اولی الالباب باشید، یه قدری با مغز این مطالب هم ارتباط پیدا کنید، چون خدا برای شما ذکر فرستاده: « قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا» [[15]](#footnote-15) این نشان می دهد خود رسول ذکر است، ذکر، قرآن هم هست، ولی در این آیه نشان می دهد که خود رسول ذکره، سر و پا ذکر است، او خود حافظه ی عالم است. خود رسول خودش حافظه عالم است، خودش ذکر است و وجود او روشن می کند وجود او نسیان ها[[16]](#footnote-16) را برطرف می کند « قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا» [[17]](#footnote-17) چون رسولاً نفرموده ذکراً و رسولاً ، اگر ذکراً و رسولاً بود ممکن بود بگیم مراد از ذکر قرآن است و رسول هم که رسوله. اما نه یه بیان آورده، رسول را برای ذکر « قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا» [[18]](#footnote-18) چه می کند؟ « يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»[[19]](#footnote-19)

 او آمده است این آیات روشنگر الهی را تلاوت کند. پس معلوم می شود این آیات باید روشن کند، « آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»[[20]](#footnote-20) ، اگر شما روشنایی نگیرید از این آیات، ظلم شده به آن آیات، خسران[[21]](#footnote-21) شده برای شما و ظلم شده نسبت به آیات، برای اینکه این غرضش تامین نشد، اگر به همین سادگی ازش رد بشوید، غرضش تامین نشد، مبیّن باید باشد. « آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»[[22]](#footnote-22) که نتیجه هم این باشد « لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »[[23]](#footnote-23) که هدفش اینه که شما را از این ظلمت ها بیرون بیاورد و به نور داخل کند که اگر این هدف تأمین نشود شما از عمر خودتون بهره نگرفته اید، از اسلام بهره نگرفته اید، از قرآن نتیجه نگرفته اید، چون هدف اینه، اگر یک عمر هم شما با جلد قرآن، با پوست قرآن، با کاغذ قرآن، با خط قرآن، با لفظ قرآن، با معنای قرآن مربوط باشید اما آن نوری که می خواهد در شما ایجاد کند، در شما پیدا نشود، شما نشده است که از قرآن بهره بگیرید. « لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »[[24]](#footnote-24)

وجود اقدس امیرالمومنین(عَلَیهِ الصَّلاةُ وَ السَّلام) هم در همان جمله اش که هفته پیش هم اشاره ای شد باز همین مطلب را نشان می ده، نشان می دهد که خدا انسان را اینجور ساخته است، و بذر این حیات در عمق وجود انسان هست، نه اینکه نیست و بخواهند با تکلّف برش ایجاد کنند، نه هست. بذر این حیات و بذر این نور در فطرت انسان افشانده شده، منتها باید این از کُمون[[25]](#footnote-25) بیرون بیاد، کمااینکه این جمله از امام امیرالمومنین( سَلامُ اللهِ عَلَیه) می فرمایند: « فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.»[[26]](#footnote-26) «خداوندپیامبران خود را مبعوث فرمود، و چندگاه، متناسب با خواسته های انسان ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند و نعمت های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجّت را بر آن ها تمام نمایند و توانمندی های پنهان شده ی عقل ها را آشکار سازند.» پیغمبرها را که خدا فرستاده است، رسل را که بعث کرده در میان مردم برانگیخته، و «وَ وَاتَرَ» هِی دنبال هم، به طور تواتر، پشت سر هم دیگر، هی انبیاءآمده اند، یه منظوری بوده. صد و بیست و چهار هزار انبیاء (عَلَیهِمُ السّلام) آمدند، یکی بعد از دیگری. « وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ » هی پشت سر هم دیگه، پیغمبر، پیغمبر، پیغمبر، دنبال هر پیغمبر، وصی پیغمبر، آنوقت آنها هم چه زجر ها کشیده اند، چه ناملایمات را متحمّل شده اندو چه ارّه ها و مِنشار[[27]](#footnote-27) ها بر فرقشان نهاده شده و اسارت ها، انواع و اقسام مصیبت ها متحمّل شده اند. هدفشان چه بوده؟ « لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ »[[28]](#footnote-28) آمده اند که مردم را وادار کنند آن پیمانی که در فطرت و خلقت و سرشت خود با خدا بسته اند، آن را بیان کنند. نه این که نیست، آن در فطرت شما هست در سرشت شما هست، اگه نبود که از شما نمی خواستند، بذر را افشانده اند و از شما بهبانی خواسته است. بذر را افشانده است و انبیاء را هم فرستاده است که این بذر را با تعلیماتشان بار بیاورند. « لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ»[[29]](#footnote-29) هی با بیانات گوناگون یادشان می آورند آن نعمت های فراموش شده خدا، یادشان بیاید، خوابشان نبرد، غفلت آن ها را نگیرد،«وَيُثِيرُوا لَهُمْ» شاهد عرض بنده اینجا بود «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» [[30]](#footnote-30) آمده اند اشاره کنند، اشاره «ثور» به آن گاوی که شخم می زند، زمین را زیر و رو می کند و آن زیر را بالا می آورد، به او گفته می شود ثور و شخم می زند زمین را، زیر و رو می کند، انبیاء آمده اند اشاره کنند. دفائن عقول: حالا دفائن عقول ممکنه به اصطلاح اهل ادب این اضافه، اضافه بیانیّه باشد، ممکنه اضافه لامیّه باشد، دفائن العقول، دفائن للعقول، یا دفائن هی العقول، دفینه هایی را بیرون بیاورد، دفینه ها، گنجینه ها که دفن شده زیر خاک، اینها دفینه گفته می شود. گنج گفته می شود. حالا خود این عقل ها دفینه اند یا خیر، عقل ها دفینه دارند؟ هر دو ممکنه باشه. عقل های انسان ها را خدا جوری ساخته است که در همان سرشت آن عقل ها، دفینه ها هست، گنج ها هست. دیگه این آدم که از زمین خاکی که پست تر نیست. آخه این زمین خاکی گنج ها دارد، همین زمین خاکی اینقدر گنج ها دارد، مس دارد، نمیدونم آهن دارد، طلا دارد، الماس دارد، فیروزه دارد، یاقوت دارد، انسان یعنی از این کره خاک هم پست تره؟ انسانی که

وَ تَحْسَبُ [تزعم] أَنَّکَ‏ جِرْمٌ‏ صَغِیرٌ وَ فِیکَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَکْبَرُ[[31]](#footnote-31)

تو خیال کرده ای همین یک متر و چند سانت قامت تو حقیقت توست، که تمام حقایق عالم کبیر در وجودت منطویه، مندرجه، عجیبه این انسان، «النّاسُ مَعادِنٌ كَمَعادِنُ الذَّهَبِ وَالفِضَّة»[[32]](#footnote-32) «مردم مانند معادن طلا و نقره هستند.» اینها معدن ها هستند، معدن های طلا و نقره، منتها ما نمی دانیم که در باطن ما چی هست، انبیاء آمده اند یک کاری کنند، شخم بزنند، این زمین وجود انسان را زیر و رو کنند، دفینه هایی که در عقل ها پنهان است، بیرون بیاورند یا عقل هایی که خودشان دفینه است، بیرون بیاورند. این جمله هر دو محتمله که عرض شد اضافه بیانیّه است. آقایانی که اطلاعات ادبی دارند، می دانند که فرق اضافه بیانیّه با اضافه ی لامیّه چیه، ممکنه اینجا لام در تقدیره اضافه، اضافه لام است، دفائن للعقول خود این عقل ها دفینه هایی دارد یا خیر، خود عقل ها دفینه است، خود عقل ها هم زیر خاک می رود. بسیاری از انسان ها عقل هاشان زیر خاک است، مرده است، در قبره که خود قرآن گفت «من فی القبور»[[33]](#footnote-33)، اینا من فی القبوراند. اصلاً عقل ها مرده، زیر خروارها خاک ها و سنگ ها، شهوت ها، غضب ها، تمایلات، افراط گرایی ها مانده است. آن عقل زنده نیست. این یک کسی می خواد نیرویی می خواد این عقل بشکافد و این عقل ها را از زیر این خروارها خاک و سنگ و گل و لجن که گرفته روی این ها را بیرون بیاد، تا بیرون نیامده است، انسان آن هدف خلقت خودش را به دست نیاورده، پس انبیاء هم آمده اند که اثارة العُقول کنند. «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.»[[34]](#footnote-34) که هم قرآن و هم بیان امام علی (عَلَیهِ الصَّلاةُ وَ السَّلام) نشان می ده خلاصه این بذر در وجود انسان کاشته شده. این باید بیرون بیاد، باید از زیر این خروارها خاک و سنگ بیرون بیاد، و منتها خب یه تشبیهاتی گاهی می کنندکه برای تقریب به اذهان بد نیست. حالا این دومثالی که زده شده است ولو از جهاتی مُبعِّده، یعنی نمی شود خیلی تصدیق کرد، اما خب از جهاتی خوبه برای تقریب به ذهن است. گفته اند که شما مثلا اگه یه حوض خانه خودتون هست، می خواهید این حوض را پرکنید از آب، خب این دو راه دارد برای پر کردن، یک راه این که از خارج، از بالای همین حوض، شما این نهرها جوی های باریکی باز کنید و بعد متصل به نهر و از آن جا آب بیاد تو خب از آن جوی های باریک آب میاد حوض پر می شه دیگه، اما خب این آبی که از این جوی ها میاد، این اصلاً محدوده گاهی متصل می‌شه گاهی قطع می‌شه از آن نهر کبیر مثلاً و علاوه بر این، این مجاری ممکنه آلودگی پیدا کند و کثیف بشود و خاشاک بگیره، قهراً این آب هام که از این جوی ها عبور می کنه، کثیف می شه، آلوده می شود، آب های آلوده وارد حوض می شود. حوض پر می شه از این راه ها امّا هم محدود است همیشه نیست و هم اینکه آلوده ممکنه بشود از این مجرا که عبور می کند آلوده بشود، انواع و اقسام آب های آلوده در این حوض بریزد، و تازه هم بماند مدّتی ممکنه متعفّن بشه. این یه جور پر کردنشه خب این آفاتش. و یه جور هم می شود این حوض را پر کرد این که از کف حوض ما هی خاک برداری کنیم. هِی خاک برداریم خاک برداریم بکنیم تا برسیم به آن آبی که از زمین می جوشد، مثل چاه های عمیق که می کنند، می رسند به آب، وقتی به آب رسیدند، این آب دیگه می جوشه. می جوشد دیگه هم صفایش بیشتره، صاف تر است هم دوامش بیشترآلودگی هم ندارد و عفونتی هم پیدا نمی کند. علی الدام می جوشه، با فشار هم می جوشه، سرعت دارد، شدّت دارد، صفا و لطافت دارد، دوام دارد. این آب خیلی فرق می کند با آن آبی که از بالا می آمده و از جوهای باریک ریخته می شد در این حوض ها خیلی فرق داره و لذا علومی که ما اکتساب می کنیم غالبا از همین قبیله. حوض قلب خودمان را از این جوهای باریک پر می کنیم، جو ها باز شده یه چشمی داریم و یه گوشی داریم و می شنویم، می بینیم کتاب می خوانیم، درس می خوانیم، از استاد حرف ها می شنویم، از این مجرای گوش ما آب ریخته می شه در حوض قلب ما، از این مجرای چشم ما آب ریخته می شه تو حوض قلب ما همین جور فراوان آنوقت حالا بعد این مجاری آلودگی ها دارد. گوینده آلودگی دارد، آن کتاب نویسنده آلودگی دارد، قلم آلوده است. خود آدمی که می خواند، آلودگی ها دارد، چشمش می بیند، آلوده می بیند، گوشش می شنود، آلوده می شنود، از خودش آلودگی از نوشته آلودگی از گوینده آلودگی این ها مخلوط می شه، یه چیزی در حوض قلب آدم جمع می شود که این خیلی لطافتی ندارد، صفایی ندارد. محدود هم هست، گاهی بهش می رسه، گاهی نمی رسد، و گاهی هم می ماند متعفن هم می شه

غالب علوم ما اینجوریه، علم های ما به این شکلیّت علم است. علم روایه به فرموده امام امیر المومنین (سلام الله علیه) که وقتی ائمه دین ( علیهم السلام) را توصیف می کند آن « و هُمْ عَیْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ تا اینجا عَقَلُوا الدِّینَ عَقْلَ وِعَایَةٍ وَ رِعَایَةٍ، لاَ عَقْلَ سَمَاع وَ رِوَایَةٍ. فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ کَثِیرٌ، وَ رُعَاتَهُ قَلِیلٌ. »[[35]](#footnote-35) « خاندان پیامبر (صلّی اللِه عَلیهِ وَ آلِهِ وَسَلّم) مایه ی حیات دانش، و نابودی جهل اند......... اهل بیت پیامبر (صلّی اللِه عَلیهِ وَ آلِهِ وَسَلّم) دین را چنان که سزاوار بود، دانستند و آموختندو بدان عمل کردند، نه آن که شنیدند و نقل کردند، زیرا راویان دانش بسیار، امّا عمل کنندگان به آن اندکند.» آنها جور دیگری دارند علوم انبیا و علوم اولیای خدا خاکبرداری ها شده رسیده است به ملکوت عالم به لوح محفوظ عالم. آنجا دیگه علی الدوام می جوشه، او دیگه احتیاج به این نداره که از مجراهای خارج آب بیاد در حوض قلب آن ها. علم آنها اکتسابی نیست. ولذا به محض تولد هم عالم اند اکتسابی اگه بنا بشود که، نمی‌شد که نوزاد تازه به دنیا آمده بگه «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا »[[36]](#footnote-36) « (ناگهان عيسي زبان به سخن گشود) گفت من بنده خدايم به من كتاب (آسماني) داده و مرا پيامبر قرار داده است. » ین که معقول نیست که. اگر بنا بشود اکتساب بکند، این هنوز به حد اکتساب نرسیده است اصلاً. بچه نوزاده ، این دارد حرف می زند اونم حرف آسمانی می زند، می گه قرآن کتاب به من داده شده کتاب آسمانی به من داده شده و من نبیّم، من خبرگزارم، نبی خبرگزار آسمانیه. یعنی آن جا ارتباطوآن جا پیدا کرده. و لذا علوم انبیا و اولیا (علیهم السلام) علوم اکتسابی نیست که از مجاری باریک بیاد و آلودگی پیدا کند، نه، آنها علومشان صاف است و لطیف است و خورده به ملکوت عالم و به لوح محفوظ و عالم غیب. عالم غیب آنجا و شهود اینجا، عالم ملکوت آنجا و عالم ملک اینجا، آنجا لوح محفوظ است و کتاب مکنونس است به آنجا رسیده. فرقش همین است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ»[[37]](#footnote-37) « بگو من فقط بشري هستم همچون شما (امتيازم اين است كه) به من وحي مي‏شود.» تمام مطلب سر آن «يُوحَى إِلَيَّ» ست. یعنی شما رو « أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ » گولتون نزنه، نه خیال کنید که « أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ »، خب پیغمبر هم مثل ما بشره. همین تمام شد؟ آن جمله اخیر از زمین تا آسمان فرق داره، همان «يُوحَى إِلَيَّ»که آمد پیغمبر را از ما جدا می کند، به اندازه جدایی زمین تا آسمان، فرش تا عرش، انسان تا خدا، انقدر فاصله می گیره، تمام مطلب بر سر همان «يُوحَى إِلَيَّ» است. وگرنه « أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ » را بگیر و «يُوحَى إِلَيَّ» را رها کن و بعد بگو پیغمبر هم با ما یکیه، چه فرقی می کنه، «يُوحَى إِلَيَّ» یعنی همان، رسیده به آنجا. این حوض قلب من دیگه از این مطالبی که شما دارید پر نمی شه. «يُوحَى إِلَيَّ» ، ارتباط به آنجا برقرار شده است. و لذا امیر (عَلَیهِ الصَّلاةُ وَ السَّلام) هم به همین عنوان بیان می کند که «عَقَلُوا الدِّینَ»[[38]](#footnote-38) آنها حقایق را گرفته اند، اما چجور، «عَقْلَ وِعَایَةٍ وَ رِعَایَةٍ لاَ عَقْلَ سَمَاع وَ رِوَایَةٍ.»[[39]](#footnote-39) مال شما که دین را می گیرید چیزی می فهمید دین دار باشید، عقل سماعی دارید می شنوید و روایت می کنید، عقل ما اینجوریه «عَقْلَ سَمَاع وَ رِوَایَةٍ» می شنویم و نقل می کنیم، بنده شنیده ام نقل می کنم، شما هم می شنوید و نقل می کنید، بنده خوانده ام می نویسم، شما هم بعد می خوانید و می نویسید، این ها «عَقْلَ سَمَاع وَ رِوَایَةٍ» آنها نه،« عَقَلُوا الدِّینَ عَقْلَ وِعَایَةٍ وَ رِعَایَةٍ » بعد فرمود « فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ کَثِیرٌ، وَ رُعَاتَهُ قَلِیلٌ. »[[40]](#footnote-40)

راویان علم زیادند، الی ماشاءالله تا بخواهید راویان علم خب بله، انسان مغزی دارد و فکر می کند و مطالعه می کند و بعد درس می خواند و یاد می گیره دیگه، اینقدر دانشمندان، اینقدر سخنوران سخنورهای ماهر، سخنورهای جذّاب، گیرا، فراوان. اما اینها همه «رُوَاةَ الْعِلْمِ »اند نه «رُعَاتَهُ العلم». «رُوَاةَ الْعِلْمِ کَثِیرٌ، وَ رُعَاتَهُ قَلِیلٌ. »[[41]](#footnote-41) آنها که با رعاتة گرفته اند دین را، آنها کم اند. آنها هستند که خاکبرداری شده تا رسیده به عمق عالم. آن دیگه از جوشش نمی افته هیچ وقت ار جوشش نمی افتد هیچ وقت آلوده هم نمی شود و هیچ وقت عفونت نمی گیره، اما علم های دیگر چرا، محدود،کم، عفونت می گیره، مجاری خراب آلودگی ها فراوان، فلذا مفاسدش هم زیاد می شه. همان علم آلوده انقدر فساد در عالم به وجود می آورد که جهل از آن بهتر است. واقعا جهل از اون بهتره که آدم جاهل بماند گاهی فسادش خیلی کمتر است از آن آدمی که دارای علم است اما علم آلوده شده با هزاران آلودگی ها و آفت ها بهش خورده این فساد در عالم به وجود می آورد بیش از فساد جهل.

خب پس این یک مثالی بود عرض شد و خب مثالش هم تقریب به ذهن خوبم هست که چه می شود آدمی این متوجه بشود علاوه بر اینکه ما از مجاری علم باید بگیریم، ما که پیغمبرنیستیم ما که امام نیستیم، ما بشر عادی هستیم باید بگیریم، اما در عین حال اکتفا به همین علم هایی که از این مجاری داخل می شود نکنیم، برای اینکه این مفید فایده نیست. باید آن علمی که با خاکبرداری از عمق قلب هم می شود تا برسد به آنجایی که صفا پیدا کندو لطافت که از همون قرآن تعبیر به حیات می کند و نور. آن حیات است و آن نوره. و الا بقیه حیات و نور نمی آورد، آن بعنوان ثروتی است آدم تحصیل می کند خب مردم می روند دنبال پول وپول بدست می آورد و انباشته می کند درمثلا خانه اش،یکی هم می رودعلم دنبال علم در مغزش انباشته می کند. آن مثل همان ثروتی است که انباشته می شود، اما آن که حیات می آورد و لطافت و نورانیت می آورد آن مطلب دیگریه، باید «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً »[[42]](#footnote-42) « هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم» این بخواد به آن حیات طیبه به قدر ظرفیت خودش برسه، باید از مجرای عمل، ایمان و عمل صالح برسه. آنوقت اینها مختلفند دیگه. نورهاشان مختلفه. همه مومنین نور دارند، انشاءالله ما هم نور تحصیل کرده ایم در این مدت دیگه، پناه بر خدا که نکرده باشیم فرمرگ سراغمون میاد ما که نمی دانیم چقدر دیگه هستیم در دنیا تا تحصیل نور کنیم و حتماً تا تحصیل نور نکنیم آن دنیا راهمان نمی دهند. هفته قبل هم این آیه تلاوت شد: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»[[43]](#footnote-43) « (اين پاداش بزرگ) در روزي است كه مردان و زنان باايمان را مي‏نگري كه نورشان پيش رو و در سمت راستشان به سرعت حركت مي‏كند.» روز قیامت با نور حرکت می کنند، مردمی که بی نور رفته اند گدایی نور می کنند: « يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ»[[44]](#footnote-44) بعد جواب می دهند نمیشه « قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا »[[45]](#footnote-45) «روزي كه مردان و زنان منافق به مؤمنان مي‏گويند: نظري به ما بيافكنيد تا از نور شما شعله‏ اي برگيريم، به آنها گفته مي‏شود: به پشت سر خود بازگرديد و كسب نور كنيد!» برگردید به دنیا نور بیارید. حالا شما فکر کنید ما رفته ایم آنجا و بعد بی نور بوده ایم و از نور دارها گدایی کرده ایم، به ما گفته اند برگرد و ما آمدیم.حالا فرضاً ما رفته ایم به ما گفتن برگرد برگشتیم داده اند مجال که برگشته ایم .حالا چه می خواهیم بکنیم «فَالْتَمِسُوا نُورًا»همین الان بکوشید تا نور بدست بیاورید. با نور برویم، خاکبرداری ها بشود و این نور هی تقویت بشود، نورهایی که می دن مختلفه ، یک روایت هست که می فرماید «فَمِنهُم مَن یُعطی نُورَهُ مِثلَ الجَبَلِ یسعی بَینَ یَدَیهِ »[[46]](#footnote-46). روز قیامت که از صراط رد می شوند همه با آن نورشان رد می شوند، هر که نور قوی تره داره سریعتر رد میشه هر که نور ضعیف تر است خیلی با کندی حرکت می کند که «یُعطی نُورَهُ مِثلَ الجَبَلِ »[[47]](#footnote-47). بعضیا نور بهشان داده می شه مثل یک کوه تشبیه شده به جسمانیات که ما روشن تر بفهمیم «و مِنهُم مَن یُعطی نُورَهُ أصغَرَ مِن ذلِک»[[48]](#footnote-48) بعضی کمتر نور دارند، «حَتّی یکونَ رَجُلًا یُعطی نُورَهُ عَلی إبهامِ قَدَمِهِ»[[49]](#footnote-49) و آن آخرین کسی که خیلی نور کم دارد به اندازه انگشت بزرگ پاش، نور دارد. ببینید چقدر روشن می کنه این، یه چراغ قوّه ای مثلا آدم بیفکنه خب چقدر روشن میکنه یک متر مثلاً جلو نشان می ده، آن هم به همین کیفیت حرکت می کند و لذا « یُضیء مَرَّةً وَ یِفیء مَرَّةً »[[50]](#footnote-50) از صراط که عبور می کند، گاهی روشن می شود و رد می شه، گاهی تاریک می شود می مانه همین که تاریک شد میمونه. و لذا « فَإذا أضَاء قَدَّمَ قدّمُهُ فَمَشَی»[[51]](#footnote-51) همین که روشن شد یه قدم پیش میره و راه میره «وَإذَا طَفِیء قامَ »[[52]](#footnote-52) و همین که خاموش شد می مونه. « فَیَمُرُّونَ على قَدَرِ نُورِهم»[[53]](#footnote-53) به اندازه نورشان از صرط عبور می کنند. « مِنهُم مَن یَمُرُّ کَطَرفِ العَین »[[54]](#footnote-54) بعضی چنان با سرعت حرکت می کنند که از این مژه چشم پایین بیاد بالا بیاد، چشم بهم زدن سریع تر، تا شما چشم بهم بزنید رد شد، از صراط رد شد. رد شدن از صراط کار مشکلیه به این سادگی که نیس. چون صراط از بطن جهنّم کشیده شده و شعله های آتش بالا می آد، از این طرف از آن طرف. آدمی از این وسط می خواهد حرکت کند دیگه. از این وسط شعله های آتش. در دنیا همینه زندگی ما، در دنیا هم ما عبور می کنیم از یک راهی که از اطراف هِی آتش های شهوات بر می خیزد، شهوات نفسانی آتش ما جهنم ما الان همین جاست. بعد به همان جا دیگه.

 امام هم که صراط است. فرمود علی (علیه الصلاة و السلام): من صراط المستقیمم. او هم که صراط است و در این دنیا کشیده شده است، اگر ما بتوانیم در پرتو نور او حرکت کنیم، آنوقت روز قیامت هم« کَالبَرق »[[55]](#footnote-55) حرکت می کنیم، حالا چحور ما در این دنیا زندگی می کنیم، هر که می تواند نحوه صراطش را در همین جا بشناسه، من تو چه صراطی حرکت می کنم.هی چشمم آلوده میشه،گوشم آلوده میشه، همه زندگی می کنم، حرف که می زنم، هِی به زبانم می آد حرف هایی که نباید بزنم، می گویم، نباید بشنوم، می شنوم، نباید نگاه کنم، نگاه می کنم، خیلی مشکله دیگه، آدم خودشو کنترل کند، چشمش را حفظ کند، زبان را حفظ کند، دست وپا را حفظ کند، شکم را حفظ کند، در کسب و کارش حفظ کند، از صراط عبور میکنه دیگه، و لذا بسیار دشواره. اگر کسی توانست به این کیفیت عبور کند، آنجا کالبرق الخاطر، مثل یک برق جهنده حرکت میکنه. «وَمِنهُم مَن یَمُرُّ کَشَدِّ الفَرَس»[[56]](#footnote-56) و مانند اسب که خیلی خوش رفتارو زود رد می‌شود و بعضی « إبهَام قَدَمَیهِ»[[57]](#footnote-57) کسی که به اندازه ابهام پایش،انگشت پایش بهش نور داده اند، «یَحبُو عَلیَ وَجهِهِ وَ یَدَیهِ»[[58]](#footnote-58) هی به صورت می افته و هی پاهاش می لغزه، از این طرف میره تو آتش، از این طرف میره تو آتش، گاهی دستشو آتیش میگیره، گاهی چشمشو آتیش میگیره، مثل همین دنیا دیگه، چجور زندگی می کنیم، گاهی چشم آلوده میشه، گاهی پا آلوده میشه، به همین کیفیت آن جا هم« یَحبُو عَلیَ وَجهِهِ وَ یَدَیهِ وَ رِجلَیهِ تَخِرَّ رِجلَ وَ تَعَلَّقُ رِجل»[[59]](#footnote-59) گاهی یه دست وابسته میشه به همان آتش آویخته میشود یه دست دیگه رها می شود، به همان کیفیت «فَلَا یَزَالُ کَذَلِکَ حَتَّیَ یَخلُصَ»[[60]](#footnote-60) همینجور حرکت می کند تا رها شود و رد بشه، ولو به چه کیفیت رد میشه. پس این نشان می دهد که نور ها مختلفه، تا آدم چجور نور بگیره و نور هم که خوب دیگه « حَبَّ الدُنیا رَأسُ کُلُّ خَطیئَةٍ »[[61]](#footnote-61) هست دیگه.آنکه بیماری مزمن در وجود اکثر ما پیدا شده، همین مطلبه، علاقه مندی به دنیا همین حرص می آورد بخل می آورد، حسد می آورد، ریاکار آدم می شود، آدم می خواد مثلا در میان مردم زندگی کند و جاه داشته باشه، پناه بر خدا که بخواد در دل های مردم مثلاً جا بگیره و بعد برای این ریاکار می شود تا جلب توجه کند منافق می شود ودرونش با غرورش حرب می کند وبعدا حسد می ورزد به دیگران که نکنه مردم به دیگری متوجه بشن و به من متوجه بشن. اینا پیدا می شه توش دیگه ریاتوش میاد حسد میاد نفاق میاد آنوقت آنی که می فرماید شما جوری زندگی کنید در میان مردم بشه که در بیابان. حالا مثال بنده می زنم در بیابان اگر چنانکه شما بخواهید نماز بخوانید، در بیابان هیچکس هم نیست و یک گله گوسفندها آنجا هستند و می چرند، هیچ شما ممکنه بخاطر جلب توجه آن گوسفندان نماز یکجور بخوانید که آن گوسفندها تعظیم کنند مثلاً مدح کنند ثنا کنند، یه همچین چیزی نه شما نماز می خوانید اصلا کاری به گوسفندها ندارید، گوسفند هم مشغول چریدننند دیگه، نه از مدح و ثنای گوسفندها شما خوشحال میشید، مثلا یک گوسفندی بع کنه صدایی در بیاره ومثلا مرا مدح کرده شما خوشتون بیاد نه براش وقعی قائل نیستید در دنیا فرمودند در میان مردم جوری زندگی کنید مثل اینکه تنها، یعنی آن کارهایی که می خواید برای خدا انجام بدید کسی نیست که نه مدح کسی را می خواهید نه ثنای کسی را می خواهید نه توجه کسی رو میخواهید چه به درد می خورد؟ حالا همه مردم مثلا برای آدم مداح و ثنا خوان باشد، این چه ارزشی دارد چه فایده ای خواهد داشت؟ یک دل خوش کنکیه برای آدم، دلش را خوشحال می کنند یه شکلاتی به بچه می دن دیگه. غالب زندگی ما شکلات هست یعنی فقط یه ذائقه ما را شیرین می کند و بله به همین ما دلخوش می شیم، و با همین همه چیز را به آن که حقایق اصیل هست از دست می دیم، آن سعادت ابدی را آدم فدا کند برای یک لذت های زودگذر دنیایی که درش حسد پیدا بشود ، «حُبُّ التَّزَیُّن» یکی از آنهایی که آدم گرفتار میشود«حُبُّ التَّزَیُّن» به آرامش در زندگی دلبستگی پیدا می کند خانه اش خیلی خوشگل باشد و خوب باشد و باشکوه باشد و فرش ها عالی باشد و پرده ها اعیان باشد و... اینا یه بیماریه در آدم پیدا میشه ووقتی یکی اومد مثل عطش که در میان دریا آب میخورد و تشنه تر میشود، یک عمر گرفتار همین تزیّن می میشه. یک عمر گرفتار می شه که آن دیوار را این کارش کنم، مثلا سیمان رو این کارش کنم و آن آجر را این کارش کنم و این اتومبیل را آن کار. همش گرفتاره نوکر همین ها می‌شودو همه عمرش تلف می شود و همین «حُبُّ التَّزَیُّن» ، آرامش بعد بهانه اش هم اینکه « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ »[[62]](#footnote-62) « بگو چه كسي زينت هاي الهي را كه براي بندگان خود آفريده را حرام كرده است ؟» بسیار خب، اما اگر گفته اند نه اینکه بگی تمام دنیا را ولش کن، نه دنیا را ولش نکنی که، چون دنیا مسیر شماست. باید از دنیا حرکت کنید تا به آنجا برسی، اما یک مسیری که شما را مشغول کند توی راه بمانید و خانه بسازید، تو راه این درست نی، خب بله راه هست به اندازه ای که راه هست براش ارزش قائل بشید، اما نه اینکه چنان به تزیّن و آراستگی دل ببندید که اصلاً آن هدف یادتان برود،«حُبُّ التَّزَیُّن»

 آن مولا امیرالمومنین (علیه الصلاة و السّلام) اونکه البته نمی تونیم ما منظور این که نشان داده که رفته توی بازار مثلاً لباس بخره، پیراهن بخره پارچه دو تا پیراهن خریده، یکی دو درهم، یکی یک درهم، آن دو درهمی را داد به قنبر یک درهمی را خودش پوشیده، بعد آن قنبر غلام عرض کرد که شما آخه در میان مردم هستید و مثلا میبینند مردم لباس بهتر باشه مال من خب حالا خادم شما هستم، ارزان ترش مال من گران ترش مال شما فرمود نه این تو جوانی، برای جوان مناسبتر همینه که لباسش بهتر باشه، من پیرم دیگه احتیاجی به آن لباسو مطابق با فکر او گفته مثلا. بعد وقتی همان را که پوشید و یه قدری آستینش بلند بود، در همون جا پاره کرد با دست خودش آستینش را بلند بود پاره کرد، آن را داد به فقیری کلاه نداشت برایش یک کلاهی یا عرقچینی چیزی دوختند و برای سر او بعد این آستین لباس یه مقدار ریشه هایش در آمد بیرون دیگه وقتی پاره شده، آن خیاطی که آنجا بود گفت آقا من این را بدوزم اینکه آمده بیرون، فرمود: « دعه فالأمر أسرع من ذلک»[[63]](#footnote-63) ولش کن عمر زود تر از این می گذرد. این عمر انقدر سریع می گذرد که من مجال این ندارم که به این برسم، من کارهای دیگری دارم. کار های دیگری دارم باید به آن برسم مجال اینکه این رشته های آستین پیراهنم را بدوزم، ندارم. حالا از ما که نخواستن این کیفیت را ما نمی توانیم اصلا، حرف زدنش هم ما بلد نیستیم، چه برسه به این که در مقام درک آن معنا یا عملش باشیم، ولی در عین حال خواستند، نشان بدهند مطلب اینه، و آنقدر شما به دنیا و زینت دنیا و جمال دنیا دل بستگی پیدا نکنید، دنیای زودگذری که یک نفس

زین جهان تا آن جهان بسیار نیست در میان جز یک نفس دیوار نیست

 خیلی سسته این دیوار، یک مرتبه میفته دیگه، نفس بند می آد، خب برای یه چنین دنیای سستی چطور می شود آدم دلبستگی پیدا کند، آنچنان که آخرت یادش برود، پس «حُبُّ التَّزَیُّن» دلبستگی به آرایش های دنیوی، آدمی را یک حجابی می شود، بخواد خاکبرداری کند خب همین چیزها است دیگه، ما گفتیم آن حوض خاکبرداری بشود تا این برسد به آب صاف و لطیف و حیات و نور در آن پیدا بشود دیگه. از خدا می خواهیم توفیق عنایت کند به حرمت صدیقه طاهره علیه الصلاه و السلام، بیانات قرآن و ائمه دین (علیهم السلام)، یک تکانی بر ما ایجاد کند از خواب غفلت ما را بیدارمان کند، تا مرگ به سراغ ما نیامده ما خود را آماده کنیم.اما عجیبه دنیاداری، دنیاداری چه می کند، آن وجود اقدس امیر (علیه الصلاة و السلام) در این دنیا به این کیفیت که دنیا در نظرش هیچ و پوچ و مانند استخوان خوک در دست آدم جذام گرفته که اگر کسی باشه نفرت ازش می کند، او اعتنا به این ها نمی کنه. ولی امروز یک گوهر گرانبهایی از دست داده که برای او گریسته امیر المومنین گریه کرده برای او، در فراق او اشک ریخته، ما نمی دانیم آن درّ گرانمایه که از دست مولا رفته چه بود، واقعا می شود گفت امیرالمومنین (علیه السلام) تنها ماند، به معنای واقعی کلمه تنها ماند. تنها ماندن به معنای واقعی کلمه. چون تنها کسی که از میان تمام انبیاء و اولیا (علیهم السلام) از اول آدم تا روز قیامت، تنها کسی که کفو داشته یعنی همسر به معنای واقعی داشته، حضرت علی (علیه السلام) هیچ پیغمبری کفو[[64]](#footnote-64) نداشته همسر نداشته همسری که به تمام معنا همتای او باشد نداشته هیچ پیغمبری خب پیغمبر اکرم همسر داشته، پانزده تا همسر اختیار کرده و دم از دنیا رفتن نه همسر داشته که از دنیا رفته، اما همسر نبودن برای پیغمبر اکرم،خب زوجه اش بوده، زوجه بودن غیر همسره. کفوش نبودند، نه زوجش بودند همه انبیاء چنینند. دیگه از پیغمبر عالم بالاتر کسی نیست که همسر نداشته ائمه دین (علیهم السلام) همسر نداشتندزوجه داشتند، زوجه غیر همسره. تنها کسی که در این عالم همسر داشته، وجود اقدس علی (علیه السلام) بوده و صدیقه طاهره ( علیها السلام) همسر به معنای واقعی کلمه بوده، همتای او بوده که اگر بگوییم یکی از راههای اصلا اگر بگوییم اغراق نگفته ایم یکی از راه های تکامل امیر المومنین (علیه الصلاة و السلام) بر اثر طبع این عالم، وجود صدیقه طاهره (علیها السلام ) بوده، که مگر نداره در روایت روزی سه بار برای امیرالمومنین تجلی می کرد روزی سه بار. نور مخصوص، اول صبح نور مانند خورشید وسط روز مانند ماه و آخر روز مانند ستاره برای علی (علیه الصلاة و السلام) جلوه می کرد، این تنها ظاهر مطلب نیست، خیلی عمیقه، چون زن باید برای شوهرش، تجمل کند، جمال خودش را نشان بدهد. زن برای شوهر جمال خودش را نشان دهد. آن جمالی که خاتم نشان می دهد، آن وقت شوهر از جمال زنش باید تمتع بردارد و استفاده کند. آیا استفاده امیرالمومنین از تجلّی زهرا چه بود؟ این مطلبی است که واقعا درکش برای ما مشکلو دشواره نمی تونیم بفهمیم اصلا یعنی چه؟ همین ظاهر مطلب نیس که سه بار تجلی می کرده صبح و ظهر و عصر، تمتّع داشته امیر ( علیه الصلاة و السّلام)بهره میبرده از جمال زهرا ( علیها السلام) بهره های معنوی کمالات آسمانی که به قدر خودش یه قدری تفصیل دارد که فعلاً مجالش نیست. و لذا با تمام مصیبت ها که در خارج منزل داشت، آن همه فشارها، وقتی داخل منزل که می آمد، یک چهره زهرا (علیها السّلام) ، یک جمله سخن حیات بخش زهرا ( علیها السّلام) تمام غصه ها را از دل مبارک می برد. وقتی به خانه می آمد به بهشت می آمد بوی بهشت از زهرا (علیها السّلام) استشمام می کرد ولذا می شود پس بگوییم امشب امیر المومنین تنهای تنها ماند، دیگه همسر ندارد همتا ندارد، و لذا وقتی که خبر کردند آقا بیا، حال خانم نامساعد است، آن مردی که میدان های جنگ را می لرزانید، زانوانش لرزید تا به خانه بیاید نشست تا به اتاق آمد و وقتی آمد تا رسید عمامه از سر برداشت عبا از دوش افکند و آخه آن مرد عالمست.مرد عالم که این رفتار را میکند پیداست که مصیبت خیلی عظیم است، نشست کنار بدن مطهر زهرا (علیها الصلاة و السلام) امشب نمی دانم در خانه امیر المومنین چه وضعی بوده، آخه خانه امیر المومنین که اتاق های متعدد نداشته که بروم در اون اتاق و بدن میت را غسل بدهم در اتاق دیگه بچه ها بمانند، یک اتاق کوچکه، در یک گوشه اتاق، حسن و حسین و زینب و کلثوم ( علیهم السّلام) بودند، چه مصیبت عظیمیه که در مقابل چشم بچه ها مادر را غسل بدهند، اشک میریزد می نالد ولی آرام آرام، برای اینکه مردم نفهمند، چون وصیت کرده «لا تُعلِم اَحَدا»[[65]](#footnote-65) کسی با خبر نشود و لذا گریه را حبس می‌کند اشک می ریزند اما صدا ندارند، فرمود وقتی بدن را غسل دادم، خواستم بند کفن را ببندم، صدا زدم یا حسن، یا حسین یا زینب یا کلثوم « هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمِّكُمْ فَهَذَا الْفِرَاقُ‏»[[66]](#footnote-66)  بیایید توشه از مادر خود بردارید، که وداع آخرین است، بچه ها خودشون را بر سینه مادر افکندند، آنچنان دلخراش که از آسمان ندا رسید، یا علی بچه ها را ازروی سینه مادرشون بردار.

1. مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغة، جلد 6، صفحه ی 256 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ی انعام، آیه ی 122 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره ی نمل، آیه ی 80 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره فاطر، آیه 22. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره ی نحل، آیه ی 97 [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره ی نحل، آیه ی 97 [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره بقره، آیه ی 257 [↑](#footnote-ref-8)
9. آغاز، ابتدا، اوان، اول، شروع [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره حشر، آیه 18. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره ی طلاق، آیه ی 10 [↑](#footnote-ref-11)
12. همان [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره ی طلاق، آیه ی 10 و 11 [↑](#footnote-ref-13)
14. المیزان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه ی 7 [↑](#footnote-ref-14)
15. همان [↑](#footnote-ref-15)
16. فراموشی [↑](#footnote-ref-16)
17. همان [↑](#footnote-ref-17)
18. همان [↑](#footnote-ref-18)
19. همان [↑](#footnote-ref-19)
20. همان [↑](#footnote-ref-20)
21. ضرر کردن، زیان دیدن [↑](#footnote-ref-21)
22. همان [↑](#footnote-ref-22)
23. همان [↑](#footnote-ref-23)
24. همان [↑](#footnote-ref-24)
25. پوشیدگی و پنهانی  [↑](#footnote-ref-25)
26. نهج البلاغه، خطبه ی اوّل ، صفحه ی 24 [↑](#footnote-ref-26)
27. ارّه [↑](#footnote-ref-27)
28. همان [↑](#footnote-ref-28)
29. همان [↑](#footnote-ref-29)
30. همان [↑](#footnote-ref-30)
31. شرح نهج البلاغه (قزوینی حایری)، جلد 1، صفحه ی 201 [↑](#footnote-ref-31)
32. غریب الحدیث فی بحار الانوار، جلد 3، صفحه ی 29 [↑](#footnote-ref-32)
33. همان [↑](#footnote-ref-33)
34. همان [↑](#footnote-ref-34)
35. نهج البلاغه، خطبه 239 [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره ی مریم، آیه ی 30 [↑](#footnote-ref-36)
37. سوره کهف، آیه 110 [↑](#footnote-ref-37)
38. همان [↑](#footnote-ref-38)
39. همان [↑](#footnote-ref-39)
40. همان [↑](#footnote-ref-40)
41. همان [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره ی نحل، آیه ی 97 [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره ی حدید، آیه ی 12 [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره ی حدید، آیه ی 13 [↑](#footnote-ref-44)
45. همان [↑](#footnote-ref-45)
46. معجم الکبیر، جلد 9، صفحه ی 358 [↑](#footnote-ref-46)
47. همان [↑](#footnote-ref-47)
48. همان [↑](#footnote-ref-48)
49. همان [↑](#footnote-ref-49)
50. همان [↑](#footnote-ref-50)
51. همان [↑](#footnote-ref-51)
52. همان [↑](#footnote-ref-52)
53. همان [↑](#footnote-ref-53)
54. همان [↑](#footnote-ref-54)
55. همان [↑](#footnote-ref-55)
56. همان [↑](#footnote-ref-56)
57. همان [↑](#footnote-ref-57)
58. همان [↑](#footnote-ref-58)
59. معجم الکبیر، جلد 9، صفحه ی 359 [↑](#footnote-ref-59)
60. همان [↑](#footnote-ref-60)
61. بحار الأنوار، جلد 75، صفحه ی 23 [↑](#footnote-ref-61)
62. سوره ی اعراف، آیه ی 32 [↑](#footnote-ref-62)
63. اهل بیت ملائکه الارض، صفحه ی 279 [↑](#footnote-ref-63)
64. همتا، مانند [↑](#footnote-ref-64)
65. بحار الانوار، جلد 78، صفحه ی 310 [↑](#footnote-ref-65)
66. لهوف، صفحه ی 134 [↑](#footnote-ref-66)